**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020723**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

قبل از این که بحث را ادامه بدهم یک روایتی دیروز من خواندم، روایتی از ابی بصیر بود، روایت این بود:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْقُنُوتِ فَقَالَ فِيمَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ» سؤال کردم از قنوت فرمودند در نمازهای جهریه قنوت هست.

«قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ فِي الْخَمْسِ كُلِّهَا فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ أَبِي إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي أَتَوْهُ فَسَأَلُوهُ فَأَخْبَرَهُمْ بِالْحَقِّ ثُمَّ أَتَوْنِي شُكَّاكاً فَأَفْتَيْتُهُمْ بِالتَّقِيَّةِ.»

کافی، جلد ۳، صفحۀ ۳۳۹، رقم ۳.

خب یک سؤال این بود که این که شاک شکاکا آمدن این منشأ شده که من تقیةً فتوا بدهم، چه ارتباطی بین شاک بودن و فتوای به تقیه هست؟ این ارتباط، این روایت را چجوری باید معنا کرد؟

**شاگرد:** لزوما شکاکا

**استاد:** خب چجوری می‌خوانید؟

**شاگرد:** شِکاکاً

**استاد:** شِکاکاً هست، ولی شِکاکا یعنی صفوا واحدا، ربطی ندارد به این چه ارتباطی دارد؟

**شاگرد:** وقتی پشت سر هم همه‌شان بیایند دیگر نمی‌شود

**استاد:** حالا این ارتباطش هم با این که بله من سؤال کردم چی است؟

**شاگرد:** خب جدا جدا که می‌آمدند حضرت ؟؟؟ می‌فرموده، ولی وقتی که پشت سر هم

**استاد:** نه این حالا یک روایت دیگری هست که روشن می‌کند که همان شکاکا است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَتَى أُصَلِّي رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ قَالَ فَقَالَ لِي بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ ع أَمَرَنِي أَنْ أُصَلِّيَهُمَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الشِّيعَةَ أَتَوْا أَبِي مُسْتَرْشِدِينَ فَأَفْتَاهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ وَ أَتَوْنِي شُكَّاكاً فَأَفْتَيْتُهُمْ بِالتَّقِيَّةِ.»

این دیگر تقریبا هست، این تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۱۳۵، رقم ۵۲۶.

اصلا چی می‌خواهد؟ ارتباط اینها چی است؟ من حدس می‌زنم مراد از شُکاکا، شکاکا اشاره به این هست که متزلزل در سؤال، یعنی از جهت روانی متزلزل هستند، که نتیجۀ متزلزل بودن این هست که می‌روند این روایت را پخش می‌کنند این طرف و آن طرف، یعنی اینجور نیست که محکم بتوانند این را، قرص و محکم نیستند، آن مسترشدین هم در واقع این هست که اینها قرص و محکم هستند می‌خواهند خودشان طلب رشد بکنند، یک روایت دیگری دیدم این روایت را ببینید، این روایت، روایت جالبی است، این روایت در آدرسش را ننوشتم ولی در ذهنم هست به نظرم در رجال کشی بود، عن «أَسْلَمُ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَالِساً مُسْنَداً ظَهْرِي إِلَى زَمْزَمَ، فَمَرَّ عَلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ» محمد نفس زکیه «وَ هُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا أَسْلَمُ أَ تَعْرِفُ هَذَا الشَّابَّ قُلْتُ نَعَمْ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ وَ يُقْتَلُ فِي حَالِ مَضِيعَةٍ،» این قیام می‌کند ولی در حال ناجوری کشته می‌شود. «ثُمَّ قَالَ يَا أَسْلَمُ لَا تُحَدِّثْ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَداً» به هیچ کسی خبر نده «فَإِنَّهُ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ! قَالَ فَحَدَّثْتُ بِهِ مَعْرُوفَ بْنَ خَرَّبُوذَ وَ أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا أُخِذَ عَلَيَّ، قَالَ وَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً أَرْبَعَةٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ»

معروف بن خربوذ مکی است، مولی محمد بن حنفیه هم مکی است اینها اهل مکه‌اند.

«فَسَأَلَهُ مَعْرُوفٌ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ،» آن هم در حضور، در کنار آن چهار تا مکی دیگر سؤال کرده، پنهانی هم سؤال نکرده.

«فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ الَّذِي حَدَّثَنِيهِ» حدثنی یعنی همین اسلم «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ، قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَى أَسْلَمَ، فَقَالَ لَهُ أَسْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي أَخَذْتَهُ عَلَيَّ،»

من گفتم ولی چیز کردم، عهد گرفتم، پیمان گرفتم.

«قَالَ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ لَنَا شِيعَةً لَكَانَ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهِمْ لَنَا شُكَّاكاً وَ الرُّبُعُ الْآخَرُ أَحْمَقُ.»

خلاصه بابا این، فکر می‌کنم این شکاک بودنی که اینجا مطرح هست اینها آدم‌های متزلزل هستند، محکم نیستند، یک چیزشان، نمی‌خواهد، معلوم نیست آن احمق را می‌خواهد تطبیق کند، شاید آن شکاک را می‌خواهد، این است که قرص و محکم نیستند، بهت گفتم که این را نگو، هنوز فردا نشده دوباره تحویل من دادند، این شبیه این در یک روایت از عمار ساباطی هم هست، عمار ساباطی می‌گوید که امام گفتند آن روایتی که بهت گفتم هیچ شده به کس دیگر، به هیچ کسی که نگفتی، گفت نه فقط به فلان کسک گفتم، امام علیه السلام می‌گوید کل سرٍّ جاوز الاثنین شاء، آن در روایت آن هم هست می‌گوید به او گفتم، می‌گوید تمام شد دیگر من، شما که تجاوز کرد نفر سوم رسید دیگر شایع می‌شود و امثال اینها.

**شاگرد:** اگر نمی‌گفتند به ما هم نمی‌رسید

**استاد:** بله. حالا حدس می‌زنم اینجوری است، «أَتَوْنِي شُكَّاكاً» یعنی متزلزل در، نه محکم و امثال اینها. همین ابی بصیر یک روایتی امام علیه السلام سؤال ازش کردند که این شده که من یک روایت به تو بگویم این را کتمان کرده باشی و نگفته باشی به اشخاص؟ این هر چی فکر کردم دیدم نه، هر چی امام گفته به دیگران گفتم، یعنی در واقع می‌خواهند یک تفاوت بین ابی بصیر با مثلا جابر جعفی، جابر جعفی آن روایتی که هست که می‌گوید هفتاد هزار، سی هزار چقدر روایت امام به من یاد داد، گفتش که به هیچ کسی چیز نکن، می‌گوید سه گروه روایت یاد داد، یک گروه گفتش که خلاصه اینها را حتما باید پخش کنی. یک گروه روایت را گفتش که تا من زنده هستم حق صحبت نداری، من که از دنیا رفتم باید اینها را تحدیث کنی و الا فعلیک لعنة الله، یک گروه دیگر این که نه در حیات من نه در من ممات من حق نقلش نداری. بعد می‌گوید گاهی اوقات شبه دیوانگی به من سر می‌زد از بس که آن احادیث برایم سنگینی می‌کرد سر را در چاه می‌کردم می‌گفتم حدثنی محمد بن علی، حدثنی محمد، یک قدری می‌گفتم می‌گفتم تا راحت می‌شدم، این در شرح حال جابر جعفی در رجال کشی هست. خب فکر می‌کنم معنایش این باشد.

**شاگرد:** ؟؟؟‌روایت همان حکم تقیه‌ای این هست، که هم من این را تقیه‌ای گفتم، یعنی در یک مجلس بوده؟ چجوری بوده؟

**استاد:** نه می‌گوید که افتیتهم بالتقیة یعنی فتوایی که مطابق تقیه هست به شما گفتم به دلیل این که شما آن حرف‌ها را می‌آورید پخش می‌کنید، علتی که تقیه هست به خاطر این که این حرف‌ها از شما تقیه من ندارم، ولی چون می‌روی پخش می‌کنی جای دیگر می‌گویی من مجبورم حکم الله واقعی را بیان نکنم، چون حکم الله واقعی بیان بشود تو می‌روی پخش می‌کنی و پخش کردن هم بر خودت خطر دارد هم برای من خطر دارد، شکاکا اشاره به این هست که شما محکم وای نمی‌ایستی که چیز کنی، این پخش می‌شود. الآن یک چیز هم در پرانتز هم بگویم در

**شاگرد:** ببخشید آن وقت با امام قبلی شما درست می‌کنید؟

**استاد:** چی؟

**شاگرد:** امام قبلی را یعنی شکاک نبودند؟

**استاد:** نه دیگر شکاک نبودند آنها محکم بودند، خیلی محکم بودند. حالا یک نکته‌ای بگویم. در خود روایات این هست که اصحاب امام باقر نسبت به اصحاب امام صادق علیه السلام را ترجیح می‌دهد، اصحاب ابی خیر من اصحابی، در روایات هست، امام صادق علیه السلام می‌گوید، راوی می‌گوید که ما اصحاب پدر شما هم بودیم، می‌گوید آن وقت بهتر از حالا بودید، انتم ذلک الیوم خیر منکم الآن، این. خب زمان امام باقر علیه السلام یک حالت پنهانی بوده، عادت کرده بودند که مسائل را همینجوری راحت چیز نکند، زمان امام صادق ارتباطشان با سنی‌ها خیلی قوی‌تر شده بوده مناظره می‌کردند، چی می‌کردند، چی می‌کردند، اینها شرایط به گونه‌ای بوده که به این راحتی نمی‌توانستند حرف‌هایی که امام علیه السلام بهشان می‌گوید آنها را پخش نکنند، به خصوص فرض کنید در این مناظره گیر می‌افتادند راحت چیز می‌کردند دیگر. اصلا یکی از مشکلاتی که گاهی بوده در این مناظرات بوده، مناظره که گیر می‌کردند مجبور می‌شدند یک سری اسرار را فاش کنند، چون برای این که ضایع نشوند و امثال اینها.

**شاگرد:** مناظرۀ کلامی یا فقهی؟

**استاد:** مناظره حالا کلامی، فقهی هر کدام بوده، علی ای تقدیر این مطلب هست که یکی از مشکلاتی که گاهی اوقات وجود داشته بعضی مناظرات بوده، برای این که، مثلا داستان هشام بن حکم هم که می‌خواست هشام را آن بر چی چی است یحیی برمکی است کی است با هاشم بد افتاده بود برای این که هشام را، تله برایش گذاشت، در مناظره هشام را گیر بیندازد، داستانش هست که اصلا به مرگ هشام هم، شرح حال هشام بن حکم در رجال کشی ببینید. به هر حال زمان امام صادق علیه السلام ارتباطات بیشتر با سنی‌ها و بحث‌های کلامی، مناظراتی که اینها گاهی اوقات در مناظره گیر می‌کردند گاهی اوقات سبب می‌شده که یک حرف‌هایی بزنند که احیانا هم برای خودشان خطرناک بوده هم بر امام علیه السلام خطرناک بوده.

باز در پرانتز یک نکته‌ای را عرض بکنم، یکی از مهم‌ترین اوصافی که نُواب اربعه را، یعنی در نواب اربعه وجود داشته بحث رازداری است، قدرت رازداری یعنی آن چیزی که بیشتر از همه در مورد آن نواب اربعه هست این است، نه از جهت علمی شاید بسیاری از راویان از آنها بالاتر بودند، به آن معنا نواب اربعه مرجع تقلید نبودند، ولی توانایی رازداری داشتند، این است که از ابو اسحاق نوبختی است یا، یکی از این نوبختی‌ها هست ازش وقت سؤال می‌کند که آن خیلی محترم‌تر بوده از نائب امام زمان علیه السلام ازش سؤال می‌کردند که چطور شد که تو به عنوان نائب امام زمان تعیین نشدی؟ به نظرم زمان محمد بن عثمان است، حسین بن روح است. حسین بن روح از نوبختی‌ها جزو شخصیت‌های برجستۀ نوبختی‌ها نبوده، بزرگ نوبختی‌ها نبوده، ابو اسحاق و بعضی از این نوبختی‌های دیگر خیلی محترم‌تر از حسین بن روح بودند، خب خیلی مایۀ تعجب بوده که حسین بن روح به عنوان نائب تعیین نمی‌شود درحالی که آنها بزرگ‌تر از آنها وجود داشتند، محترم‌تر از آنها، او می‌گوید که مولای اعلم، خود امام زمان بهتر می‌داند که کی را نائب کند ولی یک مطلب بهتان بگویم، من متکلم هستم، در مناظرات گاهی اوقات که گیر می‌کنم اگر گیر کنم ممکن است جای امام زمان را لو بدهم، ولی حسین بن روح کسی هست که امام زمان تعبیرش این است که زیر پایش هم باشد پایش را بلند نمی‌کند که امام زمان مشخص باشد، یعنی پنهان باشد یک جایی که پایش را گذاشته که مثلا یک زیر زمینی هست انسان پایش را بلند کند که بروند زیرزمین را بگردند و امام را پیدا کنند اینجور نیست، خیلی محکم هست. این بحث محکم بودن خیلی مهم بوده.

**شاگرد:** من منظورم سؤال این بود که یعنی بحث رازداری و اینها بیشتر در مباحث کلامی و امامتی، چیزهایی که ؟؟؟ بحث‌های فقهی که

**استاد:** نه، بحث‌های فقهی هم گاهی اوقات

**شاگرد:** مثلا می‌گوید معارف

**استاد:** نه بحث‌های فقهی هم چیز بوده، چون خیلی وقت‌ها

**شاگرد:** نه چون خیلی کم است

**استاد:** نه، خودشان را شیعه معرفی نمی‌کردند

**شاگرد:** اینها بحث‌های کلامی است از بحث‌های فقهی

**استاد:** نه، بحث‌های فقهی‌اش هم احیانا چیز بوده، در مناظرات، اصلا مناظرات فقهی هم رنگ کلامی داشته، یعنی مناظرۀ فقهی به این عنوان که مذهب فقهی شیعه درست است یا مذهب فقهی مثلا مالکی درست است؟ یک طرفش دعواهای به بحث‌های کلامی رنگ و بوی کلامی دارند، بگذریم.

**شاگرد:** ببخشید روایت قبل از طلوع فجر یعنی عامه می‌گویند زمان، مثلا قبل

**استاد:** نه دو رکعت مراد نافله است. بحث سر این هست که نافله وقتش، در روایات ما هست که نافله نزدیک طلوع فجر نافله مشروع هست، یا در بعضی روایات هست که زمانی که شک داشته باشد که طلوع فجر شده باشد یا نه، آن زمان زمانی هست که، نسبت به نافله حتما شده چون قریب به طلوع فجر، نافلۀ فجر را می‌شود خواند. این بحث سر این است که حتما باید طلوع فجر باشد تا نافلۀ فجر را بخواند یا؟ خب این یک نکته.

نکتۀ دیگر این که ما یک روایتی خواندیم از معاذ بن مسلم نحوی که آدرسش هم رجال کشی، صفحۀ ۲۵۳، رقم ۴۷۰ است. معاذ بن مسلم نحوی می‌گوید که امام علیه السلام می‌گوید به من خبر دادند که در مسجد جامع می‌نشینی به مردم فتوا می‌دهی، بعد نحوۀ فتوا دادنش را بیان می‌کند. می‌گوید من، سه گروه پیش من می‌آیند، اگر شیعه باشند فتوای شما را بهشان می‌گویم، اگر مخالف شما باشند فتوای مخالفین را می‌گویم، مشکوک الحال باشند فتوای شما و فتوای چیز را، هر دو را نقل می‌کنم، این. این روایت امام علیه السلام بهش می‌فرمایند اصنعک کذا فانی کذا اصنع، که در رجال کشی هست. این روایت البته ملخّصش در تهذیب هم آمده، جلد ۶، صفحه ۲۵، رقم ۵۳۹، البته فانی کذا اصنع در آن نقل نیست، آن نقلش این است:

«عَنْ مُعَاذٍ الْهَرَّاءِ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يُسَمِّيهِ النَّحْوِيَّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي أَجْلِسُ فِي الْمَسْجِدِ فَيَأْتِينِي الرَّجُلُ فَإِذَا عَرَفْتُ أَنَّهُ يُخَالِفُكُمْ أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ غَيْرِكُمْ وَ إِذَا كَانَ مِمَّنْ لَا أَدْرِي أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِكُمْ وَ قَوْلِ غَيْرِكُمْ فَيَخْتَارُ لِنَفْسِهِ وَ إِذَا كَانَ مِمَّنْ يَقُولُ بِقَوْلِكُمْ أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِكُمْ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ هَكَذَا فَاصْنَعْ.»

ما عرض می‌کردیم که این روایت ازش استفاده نمی‌شود که منشأ این مطالب حتما تقیه است و اینها. ممکن است بحث سر این هست که در واقع اصلا سائلی که می‌آید سؤال می‌کند اگر سنی است کأنّ می‌گوید افتنی علی طبق مذهب من اراه خلاصه صحیحا، یک قیدی در سؤال سائل مقدر هست آن قید در جواب هم مقدر هست و خب وقتی آن شخص نمی‌شناسد که شیعه هست یا سنی هست در واقع آن قید مقدر مشخص نیست که بر طبق فتوای کی باید بگوید به خاطر همین هر دو را با هم ذکر می‌کند. این معلوم نیست ربطی به بحث تقیه و اینها داشته باشد. بعضی از دوستان این نقل مشابه این را که از ابان هست ذکر می‌کردند که شاهد براین باشد اینها مربوط به تقیه است. این روایت این است:

عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام، این آدرسش رجال کشی، صفحۀ ۳۳۰، رقم ۶۰۲ است،

«عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ، قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي أَقْعُدُ فِي الْمَسْجِدِ فَيَجِي‌ءُ النَّاسُ فَيَسْأَلُونِّي، فَإِنْ لَمْ أُجِبْهُمْ لَمْ يَقْبَلُوا مِنِّي وَ أَكْرَهُ أَنْ أُجِيبَهُمْ بِقَوْلِكُمْ وَ مَا جَاءَ عَنْكُمْ! فَقَالَ لِيَ: انْظُرْ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَأَخْبِرْهُمْ بِذَلِكَ.» آن تعبیر اکره ان اجیبهم بقولکم.

ببینید یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، دو تا مطلب، اوّلا این روایت با روایت معاذ بن مسلم، این روایت ندارد که امام علیه السلام هم اینجور رفتار می‌کرد. در روایت معاذ بن مسلم می‌گوید در واقع خود آن راوی وقتی این قضیه را نقل می‌کند امام هم می‌گوید من اینجوری رفتار می‌کنم. این که چرا امام علیه السلام به این گونه رفتار می‌کرده؟ یعنی خب عرض کردم دو نکته را با همدیگر توجه بفرمایید، یک نکته این هست که چرا قول غیر شما را نقل می‌کنم؟ بدون این که، قول غیر شما را نقل می‌کنم، وقتی مخالفی می‌آید فتوای، نمی‌گویم هم چیز است، فلانی این مطلب را گفت. اصلا قول غیر شما را نقل می‌کنم به دلیل این که می‌دانم آن طرف، این یعنی آیا دروغ نیست؟ کسی مطلبی را نقل کند، اظهار خلاف واقع، یکی هست. یکی کتمان واقع است، این دو تا با هم فرق دارد. یک بحث این هست که چرا اظهار، من آیا اینجا حق دارم اظهار خلاف واقع کنم؟ خب پاسخ مطلب این است که این اظهار خلاف واقع نیست اصلاً. آن فاعل که آمده آن چیزی را که سؤال کرده، سؤالش از این هست که چرا، سؤالش این هست که فتوای مرجع تقلید من را به من جواب بده، خب این فتوای مرجع تقلید را داری جواب می‌دهی، اصلا خلاف واقع نیست، کأنّ یک چیز مقدری وجود دارد، این یک.

اما بحث دیگر این هست که چرا کتمان می‌کنید قول امام علیه السلام را؟ آن کتمان کردن خب بله ممکن است کتمان به خاطر تقیه باشد، البته در این داستان معاذ بن مسلم در جایی که شخص مشکوک الحال است، کتمان نمی‌کند قول امام علیه السلام را، این است که مدل روایت معاذ بن مسلم با روایت ابان فرق دارد. روایت ابان این است که اصلا قول شما را من نقل نمی‌کنم. «إِنِّي أَقْعُدُ فِي الْمَسْجِدِ فَيَجِي‌ءُ النَّاسُ فَيَسْأَلُونِّي،»

این معلوم نیست مراد این باشد که من می‌دانم که اینها سنی هستند. حتی در جایی کأن شک هم دارم امام علیه السلام بهش می‌فرمایند که اینجور جواب بده. شاید در واقع این که نوعا سنی بوده این امارۀ نوعیه را امام معتبر دانسته برای سنی بودن طرف. در نتیجه داخل در آن قسم اعرفوه بالخلاف لکم می‌شود.

**شاگرد:** اینجا نمی‌خواهد حضرت بفرمایند آن چیزهایی که از ما ؟؟؟ مطابق آن است بهشان جواب بدهد؟ اخبرهم بگذارد؟ یعنی آن که

**استاد:** ما علمتم انه من قولهم، یعنی قول ناس،

**شاگرد:** انه یعنی همان حرف‌های

**استاد:** حرف‌هایی که می‌داند

**شاگرد:** ؟؟؟ اجیبهم دیگر او بقولکم

**استاد:** می‌گوید من

**شاگرد:** من قولهم هست آنهایی که می‌دانی از آنها هستش یعنی از قول ما از آنها هستش، انه یعنی

**استاد:** نه نه اصلا بابا، این از همان حرف‌هایی بود، انظر می‌گوید که بحثش این هست نگران این بوده که آیا حق دارم فتوای مخالفین را نقل کنم؟ سکوت که نمی‌توانم بکنم، فتوای شما را هم که نمی‌توانم نقل کنم. یک راه بیشتر نمانده آنکه فتوای مخالفین را نقل کنم دیگر، امام علیه السلام می‌گوید نقل بکن اشکال ندارد.

به نظر می‌رسد که اوّلا روایت معاذ بن مسلم یک مرتبه‌ای از مراتب اظهار حق هست، یعنی در جایی که مشکوک هست قول ائمه را نقل می‌کردند، قول ائمه را متعینا نقل نمی‌کرده مگر این که بداند طرف شیعه هست، و الا به نحو، آن ابان بن تغلب اصلا این در مطلبش نیست، و به فرض هم مطلب چنین باشد آن چیزی که از این مجموعا استفاده می‌شود این هست که در کتمان قول ائمه تقیه بوده، اما در اظهار قول خلاف واقع چرا اظهار قول خلاف واقع بکنم؟ آن منشائش چی است؟ در ابان بن تغلب اوّلا یک نکته‌ای در مورد ابان هست، ابان بن تغلب نمی‌توانسته سکوت کند یا بگوید نمی‌دانم، خب می‌دانستم می‌داند، ابان خب شخصیت خیلی برجسته‌ای بوده، شخصیتی هست که از جهت علمی خیلی، می‌گوید ابان بن تغلب جایگاهش جوری بود وقتی مسجد مدینه می‌آمد کانت اخلیت له ساریة النبی و تقوضت الیه الحلق، عبارت نجاشی است، می‌گوید همۀ حلقه‌های حدیثی تعطیل می‌شد آن ستونی که ستون مسجدی که ستون اصلی بوده در اختیار او گذاشته می‌شد همۀ مسجد می‌شدند حلقۀ درسی او می‌شد، شخص اینجوری بوده، خیلی با معاذ بن مسلم نحوی قابل مقایسه نبوده. معاذ بن مسلم خب فوقش این است ممکن بوده بگوید نمی‌دانم، ولی ابان کسی نبوده بتواند بگوید نمی‌دانم از این حرف‌ها در چیز، در کت افراد نمی‌رفته که بخواهد بگوید نمی‌دانم. این که می‌گوید فان لم اجبهم لم یقبلوا منی قول نمی‌کنند که من این مطالب را بلد نیستم، حتی سکوت هم بکنم بگویم نمی‌دانم نه، باید یک جوری جوابشان بدهم. امام علیه السلام می‌گوید که در این شرایطی که هست تو مجبوری جواب بدهی، می‌گویم فرق است بین ابان و روایت معاذ بن مسلم، این دو تا با همدیگر تفاوت دارد، اگر همین‌ها هم مثل هم باشند فوقش این هست که در کتمان قول ائمه تقیه مطرح است، اما در اظهار قول مخالفین آن اظهار می‌تواند در روایت‌های معاذ که روشن هست، آن می‌تواند به خاطر این باشد که اصلا خلاف واقع نیست، آن کسی که سنی هست قول سنی‌ها را سؤال کرده، ولو شما کلمۀ قال مالک را هم نگویید، قال ابو حنیفه را هم نگویید کأنّ جواب شما این است که قال ابوحنیفه، این تقدیر در سؤال سائل و در جواب وجود دارد.

**شاگرد:** این ریشۀ کراهت ابان این بوده خودش به عنوان شیعه شناخته نشود، طبیعی

**استاد:** بله

**شاگرد:** مگر در آن فضا نمی‌دانستند که ایشان شیعه است؟

**استاد:** نه

**شاگرد:** یعنی ؟؟؟ مخفی بوده؟

**استاد:** نه نمی‌دانستند، و الا اگر می‌دانستند شیعه هست، البته می‌دانید شیعه مراتب دارد

**شاگرد:** اجلس فی المجلس

**استاد:** نه

**شاگرد:** حضرت می‌گویند می‌خواهم در ؟؟؟ مثل تو دیده بشود

**استاد:** نه حالا نه، این توضیحی بدهم. در مورد ابان بن تغلب در شرح حالش ببینید، در لسان المیزان، ابان بن تغلب را می‌گوید ابن حجر در لسان المیزان ما دو جور، می‌گوید چطور ابان بن تغلب را شما قبول کردید قولش را؟ امثال اینها. آنجا می‌گوید دو جور بدعت داریم، بدعت کبری داریم و بدعت صغری. ابان جزء بدعت صغری هست، و الا بدعت کبری نداشته. اصل گرایش تشیعی ابان روشن بوده که با امام صادق مرتبط هست و امثال اینها، ولی به قول اینها بدعت کبری که تبری از شیخین باشد و آن را می‌گوید نه، ابان این مقدارها را رعایت می‌کرده، خب اگر ابان نمی‌خواسته خودش را اتصال، یعنی خیلی اتصالش را با امام صادق علیه السلام، فی الجمله اتصالش را خودش هم اعلام می‌کرده اصلا ابان یک جمله‌ای دارد می‌گوید که کسی آمد پیش ابان بن تغلب گفتش که به نظرم کنیه‌اش ابا محمد است. یا ابا محمد چند از صحابه چه مقدار در لشکر امیر المؤمنین در صفین بودند؟

**شاگرد:** یا ابا سعید اخبرنی

**استاد:** یا ابا سعید، یا ابا سعید بخوانید شما

**شاگرد:** «يا ابا سعيد أخبرني كم شهد مع علي بن أبي طالب عليه السلام من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله»

**استاد:** این ظاهرا اشاره به قضیۀ، در جنگ‌های پیغمبر حضرت امیر هست. عمدتا جنگ جمل و مهم‌تر از جمل صفین است، آن چیزی که خیلی این وسط چیز هست جنگ صفین است که جنگ طولانی هم بوده. بعد آن می‌گوید که نفهمیدم تو می‌خواهی حقانیت امیر المؤمنین را از کسانی که پیروی کردند از اصحابی که از او پیروی کردند بشناسی؟ ما اعرفنا آن اصحاب پیغمبر آنهایی‌شان به درد بخور هستند که با امیر المؤمنین چیز شدند.

**شاگرد:** «ما عرفنا فضلهم إلا باتباعهم إياه»

**استاد:** بعد می‌گوید عبارتی دارد، می‌گوید که، عبارت شیعه‌اش را بخوانید عبارت ذیلش را

**شاگرد:**

«قال: فقال أبان له: يا [أ] با البلاد تدري من الشيعة»

**استاد:** تدری من الشیعة؟ می‌دانی شیعه کی است؟ شیعه کسی است که وقتی مردم در منقولات از پیغمبر اختلاف کردند اخذوا بقول علیٍّ، وقتی مردم در نقل از امیر المؤمنین اختلاف کردند اخذوا بقول جعفر بن محمد. یعنی در اختلافات، این ابان این مقدار رسما چیز می‌کرده، خودش را پیرو امام صادق علیه السلام معرفی می‌کرده، ولی با همۀ این حرف‌ها نمی‌خواسته اینقدر پر رنگ شناخته بشود که قضیه نتواند یک سری مسائل را لو بدهد و اینها، بماند.

یک بحثی که اینجا عمدتا مطرح هست آن این است، ما در اخبار علاجیه یکی از مرجحاتی که در اخبار علاجیه معتبر هست موافقت و مخالفت عامه هست. بحث این است که مراد از این موافقت و مخالفت عامه آیا موافقت و مخالفت با یک فقیه را هم شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ در این که حالا ابتداءً یک نکته‌ای را عرض بکنم، در این که مراد از عامه عموم مردم هست یعنی نه گروه خاصی، این یک نکته‌ای را دیدم عرض کنم خدمت شما این کتاب این آقای صفری را دیدم در مورد تقیه نوشته بود بحث در مورد این کرده که مراد از عامه اینجا چی است و امثال اینها، بحث‌هایش از جهت چیز خیلی ضعیف بود، از جهت تتبع خیلی خوب است ولی از جهت تحلیل و اینها اصلا قابل ذکر نبود. آنجا مثلا همینجا می‌گوید «ال» این العامه «ال» جنس است بنابراین «ال» جنس که شد با موافقت با یک عامه و دو عامه هم این «ال» صدق می‌کند. عامه اسم بر کل آن مجموعه است، اسم به اصطلاح، فرق دارد بین، مثلا یک موقع شما می‌گویید البیع، البیع «ال» جنس باشد تک تک بیع‌ها آن صدق می‌کند. ولی «ال» عامه خب «ال» جنس هم باشد، عامه کل این مجموعه را، اسم بر مجموع است. موافق عامه یعنی این مجموعه، آن وقت اگر کسی غیر از اینها باشد بعض العامه هست، یعنی رابطۀ افراد با عامه رابطۀ بعض و کل است، نه رابطۀ فرد و کلی، بنابراین در این که مراد از عامه کل آن مجموعه است خب بحثی نیست، ولی آن چیزی که مورد کلام هست و مورد بحث باید قرار بدهیم این است، این مجموعۀ عامه که مورد بحث هست مجموعۀ کل عامه یعنی کل مسلمین مراد است؟ یا مسلمان‌هایی که آن مخاطب باهاش روبرو هست، عامه ممکن است بگوییم اینجا به قرینۀ این که فرض کنید زراره می‌آید از امام علیه السلام سؤال می‌کند این مراد از عامه یعنی آن فتوایی که در شهر شما معروف است، عامه یعنی مردم خودتان، مردم، یا کل مسلمان‌ها، چون هر دوی اینها با کلمۀ تاب تحملش را دارد، به این اعتبار که گاهی اوقات مثلا می‌گویند که شما به خویشاوندان کمک کند، به خویشاوندان یعنی چی؟ یعنی خویشاوندان خودتان، یعنی آن خویشاوندان خودتان را می‌شود تقدیر گرفت به اعتبار این که مخاطب یک فرد است، این هم کأنّ می‌گوید خذ ما خالف العامة یعنی عامه‌ای که شما باهاش مأنوس هستید، مرتبط هستید اینجوری معنا بکنید. یا این که نه عامه یعنی کل مسلمانان، که در نتیجه آن بحثی را که ما مطرح می‌کردیم که آیا یک فقیه خاص می‌تواند فتوایش مدار بر ترجیح باشد اینجا مطرح می‌شود که بگوییم اگر راوی مثلا از اهل کوفه باشد مدار ترجیح فتوای عمومی در کوفه است، اگر راوی مثلا کس از اهل مدینه باشد فتوا، فتوای دارج در مدینه هست. این احتمال ذاتا وجود دارد. حالا ببینیم از این روایت چجوری استفاده می‌شود.

من یک نکته‌ای قبل از این که حالا هست مطرح بکنم

**شاگرد:** مرجحات منصوصه است دیگر

**استاد:** مراجحات منصوصه بله. یکی دو تا نکته اینجا عرض کنم آن این است که بحث ما در مورد روایت‌های، ما روایت‌های زیادی در ترجیح مخالفت عامه و موافقت عامه داریم. از این میان این روایت‌ها دو تایش از جهت سندی قابل اعتماد هست، یکی روایت عمر بن حنظله هست، یکی روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله هست که از رسالۀ قطب راوندی نقل شده. به نظر ما این دو تا روایت قابل قبول هست پذیرش هست، ملاک محور بحث را این دو تا قرار می‌دهیم. این دو تا یک تفاوتی در مفاد دارند. در روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله موافقت با اخبار عامه مطرح است، تعبیر این روایت این هست:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ- فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ- فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ- وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ- فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ- فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ- فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ- وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ.»

اخبار را اینجا ملاک قرار داده. ولی در روایت عمر بن حنظله این هست که می‌گوید: «قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ أُخِذَ بِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً- قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ حُكَّامُهُمْ وَ قُضَاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكَّامَهُمْ»

که اینجا اوّل دو تا مرجح دارد، یک مرجح وافق العامه هست یک مرجح حکامهم و قضاتهم هست و امثال اینها. این یک، و یکی بحث این که مدار موافقت و مخالفت اخبار عامه است یا موافقت و مخالفت خود عامه؟ این را ملاحظه بفرمایید دیگر. یک روایت دیگری هم اینجا هست، دو تا روایت دیگر هست که اینها را ملاحظه بفرمایید در این بحث سودمند هست، آن این است که اگر روایت محمد بن عبد الله را، این روایت‌ها را که می‌خوانم در جامع الاحادیث جلد ۱، صفحۀ ۳۲۰ روایت‌های رسالۀ قطب راوندی را آورده. اینها، یک روایت محمد بن عبد الله هم هست از جهت سندی معتبر نیست، من مفصل بحث سندی‌اش را کردم، نمی‌خواهم الآن اینجا بحث بکنم. ولی برای فهم آن روایت‌های معتبر روایت محمد بن عبد الله مفید هست و همچنین روایت بعدی‌اش، اینها را ملاحظه و روایت بعدی‌اش. این ۲، ۳ تا روایتی که اینجا هست آنها را ملاحظه بفرمایید این را

**شاگرد:** مرجحات منصوصه که می‌گویید معتبر نیست را حداقل شاهد بر این که اخبار عامه هست و عامه ؟؟؟، در این که شاهد باشد برای این که عامه درست است یا اخبار عامه

**استاد:** حالا همان صحبت می‌خواهیم بکنیم دیگر، به هر حال، اینهایش چی چی هست و اینها این را فردا ان شاء الله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان